

تحلیل تطبیقی مفهوم وطن در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

۱-راضیه کارآمد

۲- حسین میرزایی نیا

چکیده

وطن دوستی امری طبیعی است و از این امر، در آثار و اشعار شعرا و نویسندگان معاصر به شیوه های گوناگون یاد شده است. این مقاله به شیوه تطبیقی و بر مبنای مکتب امریکایی، دیدگاه دو شاعر؛ احمد شاملو -شاعر پارسی گوی- و نزار قبانی - شاعر عرب- را تحلیل می کند تا به پاسخ این پرسش برسد که چه تفاوت ها و شباهت های فکری در خصوص وطن در شعر این دو شاعر وجود دارد؟ در فراز و نشیب زندگی اجتماعی و ادبی این دو شاعر، وجوه اشتراک متعددی وجود دارد که باعث همسانی این مفهوم در بیان آنان شده است. این دو شاعر، عشق به وطن را در اشعار خود مطرح کرده و از شهرهای مختلف نام برده اند و به فردایی بهتر و روشن تر برای وطن خویش امید دارند. هر دو شاعر طعم غربت و دوری از وطن را چشیده و این حس را در شعر خود منعکس کرده اند. نزار از این که وطن بزرگش به اجزاء کوچک تر تقسیم شده و از شکوه پیشینش چیزی باقی نمانده احساس شرم می کند و شاملو برخلاف نزار، عشق آسمانی به وطن را با عشق زمینی درهم نمی آمیزد.

کلید واژه ها: نزار قبانی، احمد شاملو، وطن، امید.

۱-مقدمه

وطن داری و وطن دوستی مطلوب و امری طبیعی است، زیرا موطن هرکس برایش عزیز است و اگر کسی از آن درگذرد و خانه را به بیگانگان واگذارد، زیانمند و غمگین خواهد شد. در این میان شعرا و نویسندگان نامدار، با بیانی شیوا و زیبا، از احساس عشق به وطن دم زده اند؛ آن را ستوده و وقتی دور از آن بوده اند با ذکر و یادآوری خاطرات آن، بذر غم بر شعر خویش پاشیده و زیبایی ها

۱- دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری (نویسنده مسئول) Email:raziéh.k81@stu.ui.ac.ir

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

و جلوه‌های آن را در شعر خویش منعکس کرده‌اند. توجه به شباهت و تفاوت‌های بیان شعرا در موضوع واحد یکی از کارکردهای ادبیات تطبیقی است؛ از آن جا که ادبیات تطبیقی به مقایسه ادبیاتی مشخص با ادبیات سایر ملل و یا به مقایسه یک اثر ادبی در یکی از زبان‌ها، با اثر ادبی مشابه در زبان دیگر اهتمام می‌ورزد، این جستار نیز در پی آن است تا در این چارچوب و بر اساس مکتب امریکایی که فارغ از روابط تاریخی یا تأثیر و تأثر است و فقط بر پایه رویکرد اصالت تشابه و همانندی استوار است، ضمن معرفی مختصر دو شاعر، به بررسی و تحلیل شعرهای نزار قبانی و احمد شاملو در مورد وطن بپردازد. چرا که بین نزار و شاملو شباهت وجود دارد؛ این دو شاعر علاوه بر اشعار عاشقانه مانند دیگر شاعران متعهد، به موضوعات سیاسی، وطنیات و مسائل قومی و ملیتی نیز پرداخته‌اند. عشق در آثار احمد شاملو و نزار قبانی در چارچوب تنگ‌تن و عشق‌ورزی به معشوقه و زیبارویان محدود نمی‌شود؛ بلکه به موضوعات عمیق‌تری چون عشق به انسان، زیبایی، وطن و آزادی اندیشه گسترش می‌یابد. هر دو شاعر در جستجوی عدالت، آزادی و احترام به انسان، تصویری تازه از جهان ذهنی خود ارائه می‌دهند. هر دو، دو حادثه بزرگ را در زندگی اجتماعی و سیاسی خود تجربه کرده‌اند؛ قبانی، شکست عرب‌ها از اسرائیل را در حزیران ۱۹۶۷م و شاملو کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ه.ش را. نگاه قبانی به زن در تضاد با موضوع سیاست، وطن و آزادی نیست و فضای واقعی شعر شاملو بیشتر عمومی و اجتماعی است و شعر او آمیزه‌ای است از حماسه و عشق. به طور کلی می‌توان گفت که مردم و اجتماع دو شاخصه مهم در شعر شاملو است و در حقیقت او شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرد که وطن در دوره بحرانی خاصی به سر می‌برد و شاید به همین خاطر ما می‌توانیم دو دسته نگاه عاشقانه و نگاه نفرت‌بار به وطن را در آثار او بیابیم. او دیدی فراملی دارد و وطن در شعر شاملو مفهومی در ابعاد جهانی می‌یابد و به دنبال آرمان شهر و مدینه فاضله‌ای است که ظلم در آن نباشد.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

شاعران هر کشور معمولاً با سلاح ادبیات به دفاع از تاریخ و فرهنگ خود پرداخته و با این کار موجبات همبستگی و پیوستگی قومی را در کشور خود فراهم آورده‌اند. یکی از موضوعاتی که هر شاعری در مورد آن شعر سروده وطن است؛ در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو، عشق و علاقه به وطن بسیار دیده می‌شود و در این میان تفاوت‌هایی نیز در این مضمون وجود دارد. این نوشتار به

شیوه «ادبیات تطبیقی مکتب آمریکایی» که حاصل تأثیر و تأثر ادبا از آثار یکدیگر نیست بلکه حاصل اشتراک در موقعیت و شیوه تفکر است، مفهوم وطن را در اشعار این دو شاعر بررسی می‌کند و در پی یافتن پاسخ این پرسش است:

۱- در شعر احمد شاملو و نزار قبانی که دو شاعر معاصر و مشهور ادب پارسی و عربی هستند در موضوع وطن می‌توان نقاط مشترکی یافت؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

از آنجا که متن شعری دو شاعر مورد بررسی در پژوهش حاضر، تا حد بسیاری الهام گرفته از حوادث و رویدادهای موجود در کشورشان و نیز آئینه تمام‌نمای آن است؛ بنابراین با بررسی شعر این دو شاعر می‌توان با این دو چهره درخشان در عرصه ادبیات دو کشور ایران و سوریه، آشنا شد و به اوضاع سیاسی و اجتماعی دو کشور و نیز به ایدئولوژی فکری و دغدغه‌های دو شاعر پی برد.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

روش پژوهش، توصیفی است و بر اساس مکتب امریکایی، رویکردی تطبیقی دارد که با تحلیل شواهد درون‌متنی انجام می‌گیرد و می‌کوشد به صورت تفصیلی و استقرایی، شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه دو شاعر را در مورد مفهوم وطن، بررسی کند.

۱-۴- پیشینه تحقیق

در مورد نزار قبانی و احمد شاملو کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقاله‌هایی نوشته شده‌است؛ تقی پورنامداریان در کتاب «سفر در مه» به شرح و توضیح شعرهای شاملو می‌پردازد و احمد تاج‌الدین در کتاب «نزار قبانی و الشعر السياسي» اشعار سیاسی نزار قبانی را بیان می‌کند و بر آن است که قبانی شاعری نیست که فقط به موضوع زن پردازد. معصومه نصیری در پایان‌نامه‌ای با عنوان «موضوع زن و رمانتیک در شعر نزار قبانی» شعرهای عاشقانه و شعرهایی که قبانی در مورد زن سروده شده‌است را مورد بررسی قرار داده‌است. در مورد وطن در شعر این دو، دو تا مقاله وجود دارد که این مقاله‌ها عبارتند از: «مفهوم وطن در شعر شاملو» از ام‌البنین محمدی و «الوطن فی شعر نزار قبانی» از عظیمه ریحانی اردبیلی. مقاله‌های دیگری که شعرهای این دو شاعر را بررسی کرده‌اند عبارتند از: «زندگی و مرگ در اشعار فوزی معلوف و احمد شاملو» از زهرا خسروی و امیرگوهر رستمی، «کارکرد واج آرایی و تکرار در موسیقی شعر احمد شاملو» از مسعود روحانی و محمد

عنایتی قادیکلایی و «مظاهر ادب المقاومة فی شعر نزار قبانی» از جواد سعدون زاده. مقاله حاضر اولین مقاله‌ای است که به صورت تطبیقی و در یک موضوع جزئی - یعنی وطن - سروده‌های احمد شاملو و نزار قبانی را تحلیل می‌کند و تازگی این مقاله هم به این است که به صورت جزئی‌تر مفهوم وطن را در اشعار نزار قبانی شاعر عرب و احمد شاملو شاعر پارسی‌گوی بررسی می‌کند.

۲- ادبیات تطبیقی

«ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵) و در میان فرهنگ‌ها و ملل مختلف، ایرانیان و عرب‌ها از دیر باز با یکدیگر پیوند و تعامل زیادی داشته‌اند و در واقع پیشینه روابط و تعاملات فرهنگی ایران و عرب به عنوان ساکنان یک منطقه به دوران کهن می‌رسد. ایرانیان و عرب‌ها پیش از اسلام به دلیل نزدیکی مکان و پس از آن به واسطه باورهای مشترک اسلامی، از دیرباز همواره نوعی اشتراک، پیوند و نزدیکی داشته‌اند. ادبیات تطبیقی یکی از دانش‌های نوپا و کارآمدی است که ادبیات همه ملل جهان را به عنوان مجموعه‌ای به هم پیوسته - با وجود اختلافات ظاهری و زبانی - بررسی می‌کند و ضمن شناساندن ادبیات بومی، روابط و مناسبات آن را با ادبیات جهانی نمایان می‌سازد. غنیمی هلال اعتقاد دارد که ادبیات تطبیقی، زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند و آن را به عنوان جزئی از کل بنای میراث ادبی جهانی، در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۰-۴۴).

عمده‌ترین وظیفه ادبیات تطبیقی مقایسه و موازنه میان آثار ادبی پدید آمده در زبان‌های مختلف و تبیین موارد تشابه و تفاوت برخی از آثار از جنبه‌ها و زوایای گوناگون است. ادبیات مقایسه‌ای که شکلی از ادبیات تطبیقی است بر مکتب آمریکایی استوار است. «این مکتب بر خلاف مکتب فرانسه بر این عقیده است که برای تطبیق دو اثر نیازی به تقارن تاریخی میان آن دو نیست. بدین مفهوم که بدون این که مبادله‌ای میان دو اثر صورت گرفته باشد یا این که ارتباطی میان دو نویسنده برقرار شده باشد نیز می‌توان به تطبیق دوائر ادبی پرداخت» (کفانی، ۱۳۸۲: ۱۴).

۱-۲-نگاهی کوتاه به زندگی احمد شاملو و نزار قبانی

احمد شاملو در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد و مادرش کوکب عراقی و پدرش حیدر شاملو (شادکان) افسر ارتش بود. به دلیل شرکت در فعالیت‌های سیاسی دستگیر، و به زندان متفقین انتقال یافت. «در سال ۱۳۲۳ پس از آزادی از زندان متفقین برای همیشه از تحصیل دست شست و قدم در مدرسه اجتماع گذاشت» (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۶۶). وی چندی پس از رهائی از زندان به جبهه شعر پیشرو پیوست و این بار نیز مدتی نزدیک یک سال را در زندان سرکرد. شاملو که تحصیلات متوسطه را نتوانست تمام کند برای کار، هر دری را زد اما کار اصلی او خواندن و نوشتن بود. او برای گذراندن زندگانی، از کار روزنامه‌نگاری مدد گرفت و از سال ۱۳۲۴ به حرفه روزنامه‌نگاری پرداخت. او سردبیری روزنامه پولاد و مجله‌های بامشاد، اطلاعات ماهانه، کیهان هفته، خوشه و کتاب جمعه را به تناوب عهده‌دار بود. شاملو در سال ۱۳۲۶ برای بار نخست، سپس در سال ۱۳۳۶ برای بار دوم و در سال ۱۳۴۳ برای سومین بار ازدواج کرد و «آخرین همسر او «آیدا» الهام بخش آثار تازه عاشقانه وی است». (دستغیب، ۱۳۷۳: ۵-۲۰) وی ترجمه کتاب افسانه‌های هفتاد و دو ملت را با کمک همسرش طوسی حائری ترجمه کرد و کتاب کوچه را که حدود صد جلد فرهنگ مکتوب از اصطلاحات، باورها، امثال و حکم، قصه‌ها و فلکور مردم تهران را با همکاری هر سه همسرش تنظیم و گرد آورد. شاملو در ۲۰ مرداد ماه ۱۳۷۹ در منزل شخصی واقع در کرج درگذشت و جنازه او به بیمارستان ایرانمهر تهران انتقال یافت (صاحب اختیاری، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۴).

نزار قبانی در سال ۱۹۲۳م در دمشق متولد شد «پدرش فلسطینی و مادرش دمشقی بود. او با زنی دمشقی ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد و از او جدا شد و با زنی عراقی به نام «بلقیس الراوی» ازدواج کرد که عاشقانه وی را دوست می‌داشت و تا آخر عمر وی، با او زندگی کرد» (الهوری، ۲۰۰۸: ۱۱ و ۱۲). نزار قبانی تحصیلات خود را در دمشق به پایان برد و در سال ۱۹۴۵ در رشته حقوق از دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شد؛ سپس به استخدام وزارت خارجه سوریه درآمد و به مدت ۲۱ سال در سمت‌های دیپلماتیک در قاهره، آنکارا، لندن، مادرید، پکن و بیروت خدمت کرد. در سال ۱۹۶۶ از مشاغل دیپلماتیک استعفا کرد و به بیروت رفت و در آن جا مؤسسه‌ای انتشاراتی به نام خود دایر کرد. پس از درگرفتن جنگ‌های داخلی در لبنان و کشته شدن همسر او، در سال ۱۹۸۲ نخست به ژنو و سپس به لندن رفت و تا آخر عمر در همان جا ماندگار شد. وی در سال ۱۹۹۸ از دنیا رفت (اسوار، ۱۳۸۲: ۱۳).

۳-وطن

قبنانی با همان زبان، بیان و کلماتی که عشق زن را می‌سراید؛ احساس خود را به مادر اصلی (مام وطن) هم بیان می‌کند. احساس، عشق و علاقه قبنانی به مام وطن، درخت تنومندی از شعور و حسّ بزرگی و مسؤولیت‌پذیری را در وجود او بیدار می‌کند؛ عشق به وطن، همانند پیوستگی با انسانیت، از استوارترین علقه‌های اوست و بیان ناراستی‌ها در بسیاری از اشعارش از همین جا سرچشمه می‌گیرد. شاملو هم برای وطن شعر می‌سراید؛ او می‌خواهد انسان‌هایی که وطن‌دوستی در وجودشان خفته است را بیدار کند. وی، از این‌که در جامعه‌ای زندگی کند که در آن ظلم و بی‌عدالتی باشد، احساس نارضایتی می‌کند. او معتقد است که این انسان‌ها هستند که جهان را به گند و تعفن و بیداد آلوده کرده‌اند.

۳-۱-دوست داشتن وطن

نزار چهار قصیده مهمّ دارد که حسّ ملی‌گرایی و وطن‌دوستی‌اش را به شکلی مشخص و قابل نشان می‌دهد. این چهار قصیده عبارتند از: «عندنا- إلى عینین شمالیتین- القمیص الأبیض- عوده التّنوره المزرکشه». «این قصاید مضمون سیاسی و یا وطنی ندارند و در سبک و سیاق قصاید عاطفی و غزلی سروده شده است و در واقع یک نوع تغنی به سرزمین به جای محبوبه است». (تاج الدین، ۲۰۰۱م: ۲۱) نزار در قصیده «عندنا» می‌گوید: «و بلادی، شرفه الصحو/ و میناء الشعاع.. / موطنی، من زرقه الحلم/ و من عزم القلاع» (قبنانی، ۱۹۸۱: ۱۸) ترجمه: و سرزمین من، پنجره بیداری/ و بندرگاه نور است/ وطن من، از آبی رؤیا/ و از استواری دژها و قلعه‌ها است. در بخشی از قصیده «إلی عینین شمالیتین» می‌نویسد: «استوقفنی، و الطریق لنا/ ذات العیون الخضر.. تشکرنی /... / و شجیره النارنج تحضنتی/ تاهت بعینیهما و ما علمت/ آنی عبدت بعینیهما.. وطنی» (قبنانی، ۱۹۸۱: ۲۲) ترجمه: من را متوقف کن و راه از آن ماست/ با چشم‌هایی سبز از من تشکر می‌کند/ و درخت نارنج من را در آغوش می‌کشد/ شیفته چشم‌هایش هست و ندانست/ که من بنده چشمانش هستم .. وطنم.

نزار، وطن‌پرستی است که وطن‌دوستی‌اش در حدّ و مرتبه عشقی جاوید است. این عشق در قصایدی که در مورد وطن سروده است متجلی است. «او، وطن و سرزمین را به عنوان معشوقی زیبا و دلربا دوست دارد و آن را مانند زنی زیبا به تصویر می‌کشد». (تاج الدین، ۲۰۰۱م: ۷۵) مانند این شعر: «عندما أشرب الكأس الأولى/ أرسم الوطن دمه خضراء/ و أقلع ثیابی.. / و أستحم فیها/ عندما

أشرب الكأس الثانية/ أرسم الوطن على شكل امرأة جميلة.. / و أشق نفسي بين نهديها/ و عندما أشرب الكأس الثالثة/ أرسم الوطن على شكل سجن/ أقضى به عقوبة (الأشعار) الشاقة المؤبدة/ عندما تفقد الزجاجة ذاكرتها/ أرسم الوطن على شكل مشنقة/ تتدلى منها قصائدی فی احتفال مهيب» (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۱۲۲-۱۲۵) ترجمه: وقتی جام اول را می نوشم/ وطن را اشکی سبز می کشم/ و لباسم را می کنم/ و در آن استحمام می کنم/ وقتی جام دوم را می نوشم/ وطن را به صورت زنی زیبا می کشم/ و خودم را بین پستانهایش به دار می آویزم/ و وقتی جام سوم را می نوشم/ وطن را به شکل زندان می کشم/ حکم می دهم به مجازات رنج ابد/ وقتی شیشه، حافظه اش را از دست می دهد/ وطن را به شکل چوبه دار می کشم/ شعرهایم به شکل توده ای مهیب آویزان شده است. شاعر در این عبارتها وطن را به اشکی سبز، زنی زیبا، زندان و چوبه دار تشبیه می کند. عشق و عاطفه در این عبارتها، موج می زند. گویا شاعر، فارغ از سیاست، حکومت و... عشق خالصانه خود را به معشوق - یعنی وطن - ابراز می دارد و عشق به زن و وطن را در هم می آمیزد.

وی، در این شعر، عشقش را به بیروت ابراز می کند: «یا ست الدنيا یا بیروت... / .. مازلت أحبک یا بیروت العشق .. / و یا بیروت الذبح من الشریان إلى الشریان» (قبانی، ۱۹۹۳م، ج ۲: ۳۲۷) ترجمه: ای بانوی دنیا ای بیروت/ ای بیروت که عشق من است همواره تو را دوست می دارم/ ای بیروتی که شریان به شریان (ذره ذره) قربانی می شوی. در این شعر هم که دوباره شاعر، بیروت را بانو خطاب می کند، مصداق درهم تنیدگی وطن دوستی و عشق به زن را یادآور می شود.

نزار، در مجموعه شعری اولش «قالت لی السمراء» در بعضی جاها گریزی به موضوع وطن می زند؛ مثل قصیده «ورقه إلى القاریء» که در آن می گوید: «أنا لبلادی... لنجماتها/ لغیماتها... للشدی... للندی/ سفحت قواریر لونی نهوراً/ علی وطنی الأخضر المقتدی» ترجمه: من برای سرزمینم برای ستارگانش/ برای ابرهایش برای بوی خوش برای شبنم/ شیشه های رنگم را ریختم و چون رودی سرازیر شد/ بر روی وطن سبز که جانها فدایش باد. شاعر با جای جای وطنش عشق ورزی می کند. از ستاره، ابر و شبنم آن سخن می گوید. تعبیر رنگ سبز برای وطن می تواند بیانگر این باشد که شاعر، وطنش را باشکوه، سرسبز و بانشاط می بیند و یا آرزو و اندیشه نهفته اش را ابراز می دارد و تا مرحله قربانی شدن و کشته شدن برای وطن پیش می رود.

در قصیده دیگر با عنوان «اسمها» اشاره ای به وطن دارد: «كقطع من الماویل حطت/ فی ذری موطنی الأتیق الأتیق/ اسمها ركضة النبید بأعصابی/ و زحف السُرور طی عروقی» ترجمه: مانند

قطعه‌ای از شعر فرود می‌آید/ بر تپه‌های وطن زیبای زبایم/ نامش نفوذ شراب در چهار ستون بدنم است/ و رخنه شادی در طول رگ‌هایم. در قصیده سوم به اسم «حبیبه و شتاء» این عشق را به معشوقه بزرگتر «سوریه» ارتقا می‌دهد و می‌گوید: «أحبك في مراهقة الدوالي/ و فيما يضمركم الرضيع/ و في ترع الغمام في بلادی/ و في النجمات في وطنی تضیع» ترجمه: تو را دوست می‌دارم با خرماهای رسیده‌ات/ و با آنچه که تاك کوچک در خود نهان دارد/ و باران‌زایی ابرهای سرزمینم/ و ستارگان در وطنم گم می‌شوند. در قصیده چهارم «إلى مصطفاه» بین وطن و محبوبه، پیوند برقرار می‌کند و می‌گوید: «لأغزل غيم بلادی شريطاً/ يلفُ جدائله الراءدة/ لأغسل رجلك يا طفلتی/ بماء ينابيعها الباردة» ترجمه: ابر سرزمینم را چون روبان می‌بافم/ گیسوان لرزانش را می‌بندد/ کودکم! تا پاهایت را بشویم/ با آب سرد چشمه‌هایش. (تاج الدین، ۲۰۰۱ م: ۱۴-۲۶)

نزار قبانی در قصیده «قرص الإسیرین» که آن را در بیروت در سال ۱۹۸۵م سروده به وطن بزرگ عربی می‌اندیشد که الان به قطعات کوچک تقسیم شده‌است. او، از این وطن کوچک و حقیر احساس شرم می‌کند و در آن تاریخ را مثل جغرافیا، منکر می‌شود. در این شعر، وی، از وطنی کوچکتر از دانه گندم سخن می‌گوید؛ وطنی که چون قرص اسپیرین، بایست بدون آب آن را بلعید: «لا.. / لیس هذا وطنی الكبير/ لا.. / لیس هذا الوطن المربع الخانات كالشطرنج/ و القابع مثل نملة في أسفل الخريطة/ هو الذي قال لنا مدرس التاريخ في شبابتنا/ بأنه موطننا الكبير/ ... / لا.. / لیس هذا الوطن المصنوع من عشرين كانتونا.. / ... / لا.. / لیس هذا الأبله المعاق .. و المرقع الثياب،/ و المجدوب، و المغلوب .. / و المشغول في النحو و الصرف .. / و في قراءة الفنجان و التبصير.. / لا.. / لیس هذا وطنی الكبير.. / لا.. / لیس هذا الوطن المنكس الأعلام.. / و الغارق في مستنقع الكلام،/ و الحافی على سطح من الكبريت و القصدير/ لا.. / لیس هذا الرجل المنقول في سيارة الإسعاف،/ و المحفوظ في ثلاجة الأموات،/ و المعطل الإحساس و الضمير/ لا.. / لیس هذا وطنی الكبير». (قبانی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۵۱-۵۷) ترجمه: نه/ این وطن بزرگ من نیست/ نه/ این وطن با خانه‌های مربع شکل مانند صفحه شطرنج، وطن من نیست/ منزوی و پنهان چون مورچه‌ای در پایین‌ترین جای نقشه/ همان که معلم تاریخ در زمان جوانی مان به ما گفت/ که وطن بزرگ ما بوده‌است/ نه/ این وطن ساخته شده از بیست سلول/ نه/ این ابله معلول و با لباس پر وصله/ جذب شده و شکست خورده/ و سرگرم نحو و صرف/ و خواندن فنجان (فال بینی) و کف بینی/ نه/ این وطن بزرگ من نیست/ نه/ این وطن، با پرچم فروافتاده/ و غرق در باتلاق حرف و سخن/ و پابرهنه ایستاده بر سطحی از گوگرد و قلع/ نه/ این

مردی که با آمبولانس منتقل می‌شود/ و در سردخانه نگهداری می‌شود/ و با احساس و وجدانی از کارافتاده/ نه/ این وطن بزرگ من نیست.

نزار، دور از وطن، طعم غربت را چشیده و آن را در شعر خود منعکس کرده‌است. «این حس غربت در دیوان‌های آخرش، پس از اقامت همیشگی‌اش در لندن عمیق‌تر می‌شود». (حبیب، ۱۹۹۹م: ۸۱) وی، در شعر «حزب الحزن» از این‌که مجبور شده‌است دور از وطن زندگی کند گله می‌کند: «إذا كان الوطنُ منغياً مثلي.. / و يفكرُ بشرأفٍ أمهَ البيضاء مثلي.. / و بقطه البيت السوداء، مثلي.. / إذا كان الوطنُ ممنوعاً من ارتكاب الكتابة مثلي.. / و ارتكاب الثقافة مثلي.. / فلماذا لا يدخلُ إلى المصححة التي نحنُ فيها؟ / لماذا لا يكونُ عضواً في حزب الحزن / الذي يضمُّ مئة مليون عربي؟» (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۱۲۷) ترجمه: وقتی وطن مانند من تبعیدی باشد/ و مانند من به ملحفه (چادر شب) سفید مادرش فکر کند/ و به گریه سیاه خانه،/ وقتی وطن نیز مانند من، از نگارش منع شده باشد/ و انجام کار فرهنگی/ چرا به آسایشگاهی که ما در آن هستیم وارد نشود/ چرا نباید عضو حزب اندوه نباشد/ حزبی که صد میلیون عرب را به عضویت خود درآورده‌است؟ (دق مرگ نشوند) احمد شاملو هم مردی است که در طول عمر شاعری خود همواره از جریان‌ها و حوادث میهن خویش متأثر بوده‌است. عشق به وطن در شعر وی به اندازه‌ای پررنگ است که بر خلاف نزار -که عشق به معشوق زمینی را هم‌سطح و برابر با عشق به وطن می‌داند- معتقد است که حتی عشق به معشوق زمینی، در برابر عشق به وطن بی‌رنگ می‌شود. شاملو عشق به وطن را عشقی آسمانی می‌داند که تمام وجودش را دربرگرفته و آن را از آتش خود به خاکستر بدل نموده‌است: «گفت ام دختر! / می‌دانی که عشق تو،/ عشق بزرگ و نابودکننده تو / جسم کوچک مرا در خود غرق کرده‌است / گفت پسر! / با خبری که جز عشق کوچک / و ناتوان تو / هیچ چیز نتوانست دل بزرگ و توانای مرا بلرزاند / و جان مرا بسوزاند؟! / گفت ام: پس بیا ترک مسکو کن / و با من؛ / در ایران ما بمان / تا زخم قلب هر دوی ما التیام پذیرد / آن وقت، با نخوتی شبیه قهرمان اسمولنسک به من نگریست / ... / پیش از آن که عشق زمینی تو / قلب مرا بسوزاند / عشق آسمانی میهن / جان مرا خاکستر کرده‌است» (فرخزاد، ۱۳۸۳ه.ش: ۱۶ و ۱۷) این قطعه، آشکارا عشق حقیقی شاملو را به وطن نشان می‌دهد که از زبان گالیا معشوق خود بیان می‌کند. او عشق سوزنده خود را، عشق زمینی و عشق به میهن را، عشق آسمانی می‌داند. التیام درد را در ماندن وطن می‌داند، گویی وطن برای شاملو همچون مرهمی است

که بر زخم می‌نهد و این، نهایت ابراز احساسات اوست که حاضراست برای ایران از عشق خود بگذرد.

شاملو را از نگاهی می‌توان عاشق وطن دانست. این عشق به وطن او، با مردم‌دوستی وی درهم تنیده‌است؛ او، برای مردم وطنش دل می‌سوزاند و همراه آنان سختی‌ها را تحمل می‌کند و برای آن‌ها، رنج‌ها و زندگیشان شعر می‌سراید. او دردهای خود را همراه با مردم دردمند می‌بیند و با آن‌ها همدردی می‌کند. وی، خود را از آن‌ها و آن‌ها را از خود می‌داند. او انسانی است که در هیأت یک شاعر ظهور می‌یابد تا وجدان بیدار جامعه‌اش باشد و اکنون که فرصت و توان فریاد زدن یافته‌است دردهای مردم و همنوعانش را فریاد می‌کند: «او شعر می‌نویسد،/ یعنی/ او دردهای شهر و دیارش را/ فریاد می‌کند/ یعنی/ او با سرود خویش/ روان‌های خسته را/ آباد می‌کند/ او شعر می‌نویسد،/ یعنی/ او قلب‌های سرد و تهی مانده را/ ز شوق/ سرشار می‌کند/ یعنی/ او رو به صبح طالع، چشمان خفته را/ بیدار می‌کند/ او شعر می‌نویسد/ یعنی/ او افتخارنامه انسان عصر را/ تفسیر می‌کند/ یعنی/ او فتح‌نامه‌های زمان‌اش را/ تقریر می‌کند» (شاملو، ۱۳۸۲. ش: ۱۴۷ و ۱۴۸)

شاملو، بهره‌مندی از انسانیت را برای ساختن شهر (وطن) لازم می‌شمارد. آرمان‌شهر شاملو جایی است که بدی حتی به مقدار اندک هم وجود نداشته باشد، او می‌خواهد بگوید که وجود ذره‌ای بدی هم سبب آسیب رساندن به جامعه و سبب از بین رفتن جهان و انسانیت است. انسان با جای دادن بدی در خود، لعنت جاودانه را بر تبارش فرود می‌آورد و آن را به گندابی تبدیل می‌کند: «اندکی بدی در نهاد تو/ اندکی بدی در نهاد من/ اندکی بدی در نهاد ما/ و لعنت جاودانه بر تبار انسان فرود می‌آید/ آبریزی کوچک به هر سراچه - هرچند که خلوتگاه عشقی باشد/ شهر را/ از برای آنکه به گنداب در نشیند/ کفایت است» (شاملو، ۱۳۸۲. ش: ۵۳۳) شعر شاملو در مجموعه «ترانه‌های کوچک غربت» از شعرهایی است که با وطن آغاز می‌شود و با وطن هم به پایان می‌رسد: «وطن، کجاست که آواز آشنای تو چنین دور می‌نماید؟/ امید کجاست/ تا خود/ جهان/ به قرار/ باز آید؟/ هان، سنجیده باش/ که نومیدان را معادی مقدر نیست». (همان، ۸۲۹) این عبارت‌ها در شعر شاملو بوی غربت و دوری می‌دهد؛ نجوای کسی را فریاد می‌آورد که دور از وطن و در غربت با وطن، نجوای عاشقانه می‌کند و در عین حال به بازگشت، سکونت و زیارت مجدد وطن امیدوار است و بر خود نهیب می‌زند که نباید ناامیدی را در خود راه دهد.

در این شعر شاملو، «مفهوم مادر و زمین و وطن و تنهایی - تنهایی در وطن و تنهایی دور از وطن، موج می‌زند. درد هجران خواب شاعر را آشفته می‌کند و شب سرشار چشم‌ها و نگاه‌هاست، و روز نیز در سایه و سیاهی می‌گذرد، و تنهایی و هجرانی در یاد وطن مکرر می‌شود، و خواب اگر می‌آید در سبکی و کوتاهی و قیلوله‌واری است». (صاحب اختیاری، ۱۳۸۷: ۵۰۰): «قیلوله ناگزیر/ در تاقی حوض‌خانه،/ تا سال‌ها بعد/ آبی را/ مفهومی از وطن دهد./ امیرزاده‌یی تنها/ با تکرار چشم‌های بادام تلخ‌اش/ در هزار آینه شش‌گوش کاشی/ .../ روز/ بر نوک پنجه می‌گذشت/ از نیزه‌های سوزان نقره/ به کج‌ترین سایه،/ تا سال‌ها بعد/ تکرر آبی را/ عاشقانه/ مفهومی از وطن دهد» (شاملو، ۱۳۸۲. ش: ۷۹۱ و ۷۹۲) در این شعر، یکی از ابعاد مورد نظر شاملو، فرهنگ و آثار فرهنگی و نشانه‌های آن است؛ در این شعر «حوض‌خانه» و «هزار آینه شش‌گوشه کاشی» از جمله این نمودهای فرهنگی خاص وطن است که هر غریب دور از وطنی با یادآوری آن، به یاد رنگ آبی وطن می‌افتد. گذر روز بر پنجه، تجسمی از گذر آرام روز از خنکای حوض‌خانه است که بازتاب نور آفتاب بر نقره‌کاری‌های سقف حوض‌خانه است که لحظات و تصاویر جذابی را برای بیننده ایجاد می‌کند.

در مورد نزار قبانی دیدیم که او، از کوچکی وطن خود و از اینکه دیگر وطنش شکوه و عظمت گذشته خود را نداشت، ناراضی بود. وی، این نارضایتی را در شعر خود نشان داده بود؛ احمد شاملو هم، نظیر همین گلایه و اعتراض را در شعر «بگذار این وطن دوباره وطن شود» ابراز می‌دارد و اینگونه می‌سراید: «بگذارید این وطن دوباره وطن شود/ بگذارید دوباره همان رؤیایی شود که بود/ .../ ما باید سرزمین مان را آمریکا را بار دیگر باز پس بستانیم/ آه، آری/ آشکارا می‌گوییم،/ این وطن برای من هرگز وطن نبود،/ با وصف این سوگند یاد می‌کنم که وطن من، خواهد بود!/ رؤیای آن/ همچون بذری جاودانه/ در اعماق جان من نهفته است.» (شاملو، ۱۳۸۶: ۴۹ - ۵۳)

شاملو هم مانند قبانی از شکل ظاهری وطن در شعر خود سخن می‌گوید ولی بیان او با قبانی بسیار متفاوت است؛ چرا که با بیانی حماسی و با افتخار، وطن را به همان شکل و صورتی که هست مایه افتخار، و از آن خود می‌داند و با تعبیر «فرشی ابریشمین» از ارزشمند بودن و فرهیختگی وطن خویش سخن می‌گوید: «این دیار که سرمادیانی را ماند/ به تک در رسیده ز اقصای آسیا/ تا در مدیترانه غوطه خورد.../ از ما است این دیار.../ این سرزمین که فرشی ابریشمین را ماند/ این

دوزخ/ این بهشت/ از آن ماست./.../ زیستن به سان درختی، تنها و آزاد،/ برادرانه زیستن به سان درختان یکی جنگل- / این است رویای ما.» (شاملو، ۱۳۸۶: ۳۰۴ و ۳۰۵)

با دقت در شعرهایی که از شاملو و قبانی در مورد وطن ذکر شد می‌توان دریافت که نزار، وقتی در مورد وطن شعر می‌سراید موضوع شعرش را فقط به وطن و ابراز احساسات مختلف در مورد آن اختصاص می‌دهد. وی، عشق به وطن و زن را در هم می‌آمیزد و از مظاهر طبیعی وطنش مانند ابر، خرما، ستاره و... سخن می‌گوید ولی شاملو موضوع عشق به وطن را در شعر، با موضوع‌های دیگری همچون غربت، حماسه و... در هم می‌آمیزد. عشق معنوی و آسمانی وی به وطن، جلوه و نمود بیشتری دارد و عشق به زن و وطن، در اشعار وی در هم نمی‌آمیزد.

۲-۳- نام بردن از شهرهای خاص در شعر

نزار، در شعرش دمشق را می‌ستاید؛ شهری که کودکی و جوانی‌اش را در آنجا سپری کرده‌است: «مسقط رأسی فی دمشق الشام/ هل واحدٌ من بینکم يعرف این الشام؟/ هل واحدٌ من بینکم آدمین سکنی الشام؟/ رواه ماء الشام/ کواه عشق الشام/ تأکدوا یا سادتی/ لن تجدوا فی کلّ أسواق الورد وردهً کالشام/ و فی دکاکین الحلّی جمیعها... لؤلؤة کالشام/ لن تجدوا مدینةً حزینة العینین مثل الشام». ترجمه: زادگاه من در دمشق شام است/ آیا کسی از میان شما می‌داند شام کجاست؟/ آیا کسی از میان شما به ساکنین شام عادت کرده‌است؟/ آب شام او را سیراب کرده‌است/ عشق شام او را سوزانده‌است/ ای سروران من تأکید کنید/ در همه بازارهای گل‌ها گلی همچون شام را نخواهید یافت/ و در همه دکان‌های زیورفروشان مرواریدی چون شام را/ و شهری خمار چشم محزون چون شام را نخواهید یافت.

او، همیشه مشتاق دمشق است و آرزوی بازگشت به آغوش مادرگونه‌اش را در سر می‌پروراند: «عندما یأتی أیلول/ أشعر برغبةً قویةً للعودةً جیناً إلى رحم أمومتک/ حیث رائحة القرفة... و الیانسون،/ و جوزة الطیب، و الحلیب المرقد،/ و مربی النارج و الصابون النابلسی/ عندما یأتی أیلول/ أشعر برغبةً طفولیةً قاهرةً/ للاختباء فی تجویف یدیک الصغیرتین/ و تمزیق کل الجوازات المزورة التي أحملها/ و العودةً إلى أصلی». (الهوری، ۲۰۰۸: ۱۱-۱۸) ترجمه: وقتی ماه سپتامبر می‌رسد/ میلی شدید به بازگشت احساس می‌کنم چون میل بازگشت جنینی به رحم مادرش/ جایی که بوی دارچین و بادیان به مشام می‌رسد/ و جوزبویا و شیرخشک/ و مربای نارنج و محل ساخت صابون

نابلسی/ وقتی ماه سپتامبر می‌رسد/ احساس تمایلی قوی به کودکی دارم/ برای پنهان شدن در دل
دستان کوچکت/ و پاره کردن همه گذرنامه‌های جعلی که دارم/ و بازگشت به اصل و نسیم.»
نزار، در شعرهایش از بیروت، فلسطین و ... هم نام برده‌است. او در سروده «دفاتر فلسطینیه»
می‌گوید: «حِينَ رَأَيْتُ اللَّهَ... فِي عَمَانَ/ مَذْبُوحاً../ عَلِي أَيْدِي رِجَالِ الْبَادِيَةِ/ غَطِيْتُ وَجْهِي بِيَدِي.../ وَ
صَحْتُ: يَا تَارِيخُ! هَذِي كَرِبْلَاءُ الثَّانِيَةِ.../ كَلِ الْكِتَابَاتِ الَّتِي أَكْتَبَهَا../ تَغْسَلُهَا الْكَأْبَةُ../ قَبْعِدَ أَنْ تَمْرُقْتُ
دِفَاتِرِي/ صَارَتْ فِلَسْطِينَ هِيَ الْكَأْبَةُ..» (قبانی، ۱۹۹۹م: ۳۵) ترجمه: وقتی خدا را در عمان/ ذبح شده
دیدم/ با دستان مردان بیابان/ صورتم را با دستم پوشاندم.. / و فریاد زدم: ای تاریخ!/ این کربلای دوم
است /... همه نوشته‌هایی که آن را می‌نویسم.. / اندوه آن را می‌شوید/ پس از آن‌که دفترهایم را پاره
کردم/ فلسطین تنها اندوه آن بود.

شاملو هم در کنار نام بردن از شهرهای مختلف ایران، از چین، یونان، لهستان و... در اشعار
خود نام می‌برد؛ مانند در شعر «قصیده برای انسان ماه بهمن» می‌گوید: «و راه می‌رود بر تاریخ، بر
چین/ بر ایران و یونان/... / و که می‌دود چون خون، شتابان/ در رگ تاریخ، در رگ ویت نام، در
رگ آبادان/... / و به سرعت انفجار یک نبض در یک لحظه ی زیست/ راه می‌رود بر تاریخ، و بر
اندونزی، بر ایران/ و می‌کوبد چون خون/ در قلب تاریخ، در قلب آبادان/ انسان انسان انسان انسان...
انسان‌ها... (شاملو، ۱۳۷۹ه.ش: ۵۸)

وی، در اشعارش از نام شهرهای ایران، به مراتب بیشتر از خود واژه ایران استفاده کرده‌است.
یک نمونه از شعرهایی که شاملو از نام شهرهایی چون نیشابور، آبادان، اصفهان و... اما با مفهومی
معنوی یاد می‌کند دو قطعه زیر است. در قطعه اول، به ستایش مبارزان اصفهان می‌پردازد که حاکمان
ظلم از خونشان پایه و مایه می‌گیرند: «خون اصفهان/ خون آبادان/ در قلب من می‌زند تنبور/ و نفس
گرم و شور مردان بند معشور/ در احساس خشمگین‌ام/ می‌کشد شیپور/ اکنون این من‌ام/ و شما –
مردان اصفهان!- / که خون‌تان را در سرخی گونه دختر پادشاه/ بر پرده قلم‌کار اتاق‌ام پاشیده‌اید»
(شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۵) در قطعه دوم از نیشابور نام می‌برد: «آسمانی از فیروزه نیشابور/ با رگه‌های
سبز شاخ‌ساران،/ همچون فریاد واژگون جنگلی/ در دریاچه‌یی،/ آزاد و رها/ همچون آینه‌یی/ که
تکثیرت می‌کند» (همان، ۸۰۹)

در شعرهایی که از هر دو شاعر بیان شد تفاوت وجود دارد. شاملو، لحنش حماسی و فرهنگی
است؛ وی از حماسه و مبارزه مردم اصفهان سخن می‌گوید و در عین حال پرده قلم‌کار اتاق خود

را توصیف می‌کند تا اشاره‌ای به فرهنگ و هنر مردم اصفهان هم کرده باشد. ولی قبانی وقتی از شهرهای مختلف نام می‌برد از بو و تصویرهای حسی و بصری آن‌ها یاد می‌کند به عنوان مثال، او در تشبیهی حسی و ساده شام را به گل و مرورارید تشبیه می‌کند.

۳-۳- امید به فردایی بهتر برای وطن

شاملو، «به آینده و اتحاد و یگانگی مردم امیدوار است و قبول دارد که زندگی سیاهی نیست و خاک خوب است و یاران گمشده آزاد و پاک‌اند» (پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۹۰): «سال بد / سال باد / سال اشک / سال شک / سال روزهای دراز و استقامت‌های کم / سالی که غرور گدائی کرد / ... / زنده‌گی دام نیست / عشق دام نیست / حتا مرگ دام نیست / چرا که یاران گمشده آزادند / آزاد و پاک» (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۲۰۹)

در شعر شاملو، «گاه عشق و مبارزه همراه می‌شوند و پیروزی و فرارسیدن روزهای آزادی همان «روز دیگر» است که شاعر در کنار محبوب در روشنایی ابدی آرام می‌گیرد» (صلاحی مقدم، ۱۳۹۲ه.ش: ۸۶): «نگاهات / شکست ستم‌گری است - / نگاهی که عریانی روح مرا / از مهر / جامه‌یی کرد / بدان‌سان که کنون‌ام / شب بی‌روزن هرگز / چنان نماید که کنایتی طنزآلوده بوده‌است / و چشمانت با من گفتند / که فردا / روز دیگری است» (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۴۵۳) در این شعر، عبارت «شب بی‌روزن هرگز» بیانگر ظلم مدام و شکست‌ناپذیر است که با نگاهی عاشقانه می‌تواند پایان پذیرد و به صبح آزادی منجر شود. شاملو در این شعر بر این عقیده است که عشق، آزادی‌بخش است.

شاملو، به آینده ایران امیدوار و خوشبین است. او، آرزو می‌کند که روزی بیاید که وطن او چنین و چنان باشد: «عوضش تو شهر ما [آخ نمی‌دونین پریا!] / در برجا وا می‌شن، برده‌دارا رسوا می‌شن / غلوما آزاد می‌شن، ویرونه‌ها آباد می‌شن / هرکی که غصه داره / غم شو زمین می‌ذاره / قالی می‌شن حصیرا / آزاد می‌شن اسیرا» (همان، ۱۹۸) شاملو، آرزو دارد که روزی وطنش را مملو از عدالت ببیند؛ جایی که همه مردم به آزادی رسیده باشند، برای انسانیت ارزش قایل باشند و به مبارزه با ظلم و ستم برخیزند. در وطن آرمانی شاملو همه آحاد مردم حضور دارند؛ مردمی که قلب‌هایشان پر از امید باشد چرا که شاملو نومی‌دی را مساوی نیستی می‌داند: «نه / نومی‌د مردم را / معادی مقدر نیست / چاووشی امیدانگیز توست / بی‌گمان / که این قافله را به وطن می‌رساند» (همان، ۸۳۳).

در مورد نزار قبانی هم، وضع بر همین منوال است. وی، با وجود این که از واقعیت موجود و حاکم بر جامعه عرب احساس شکست می کند ولی همواره به طلوع خورشید جدیدی ایمان دارد که امت عربی را به دوران با شکوه گذشته برمی گرداند. او ایمان دارد که یهود از سرزمین های اشغالی بیرون رانده خواهد شد و قدس، مجمع ملت عرب خواهد بود. در این گونه اشعار، سبک و شیوه سخنش متمایز و متفاوت و حامل بشارت پیروزی و آرزوی بازگشت آزادی است: «معدننا حین یجیء المغیب/ معدننا القادم فی تل أبیب/ نصر من الله و فتح قریب/ تقدّموا.../ تقدّموا.../ قصه السلام مسرحیه/ إلى فلسطين طریق واحد/ یمر من فوهة بندقیة...» ترجمه: وعده گاه ما وقتی است که آن غایب از نظر می آید/ قرار ملاقات ما در تل اویو خواهد بود/ یاری از جانب خدا و گشایش نزدیک می رسد/ پیش آید/ پیش آید/ داستان صلح تنها یک نمایشنامه ای است/ به سوی فلسطین یک راه وجود دارد/ که از لوله تفنگ می گذرد. همچنین در این زمینه می سراید: «کل الكتابات التي أکتبها/ تغسلها الکأبه ../ فبعد أن تمزقت دفاتری/ صارت فلسطین هی الکتابة» ترجمه: همه نوشته هایی که آن را می نویسم/ اندوه آن را می شوید/ پس از آن که دفترهایم پاره شد/ فلسطین تنها نوشته است (عبده، ۲۰۱۳م: ۶۹-۷۲).

قبانی، وقتی از امید و فردای بهتر در اشعار خود یاد می کند لحنی حماسی، تند و اطمینان بخش دارد. او با بی پروایی و جسارت، از مبارزه مسلحانه و جنگ و درگیری برای گرفتن حق، سخن می گوید. برخلاف قبانی، این وجه از اشعار، در آثار شاملو به وفور دیده نمی شود.

۴- نتیجه

قبانی، عشق به زن و وطن را در اشعار خود درهم می آمیزد. با چنین رویکردی است که وطن را به شکل زنی دلربا به تصویر می کشد. او از مظاهر طبیعی وطنش نام می برد و این گونه، عشق خود را به شهرهایی که در آن سکونت داشته است ابراز می کند. نزار، از شهرهایی مثل دمشق و شام، نام می برد. او، آن ها را خاص ترین و زیباترین شهرها به شمار می آورد و آرزوی بازگشت به آن ها را در دل دارد. در عین حال، وی از تجزیه و کوچکی وطنش احساس شرم می کند؛ وطنی که مدتی دور از آن زیسته و طعم غربت را بر وی چشانده است. این امر، باعث شده، احساس غربت و دوری از وطن در شعرهایی که در اواخر عمرش سروده است موج بزند. وی، با وجود این که از واقعیت

جامعه عرب احساس شکست می‌کند ولی در شعرهایش ابراز امیدواری می‌کند که میهنش به شکوه، عظمت و اتحاد گذشته‌اش برگردد و استعمار و اشغال از آن زدوده شود.

شاملو، بر خلاف نزار، عشق به وطن را فراتر و ماورایی‌تر از عشق به معشوقه‌های زمینی می‌انگارد. او عشق آسمانی به وطن را با عشق زمینی درهم نمی‌آمیزد و به فرهنگ و آثار فرهنگی اشاره می‌کند. اظهار عشق او به وطن با حس دوستی به مردم و هموطنانش عجین شده‌است. این اظهار عشق، گاه لحنی حماسی به خود می‌گیرد و گاه با معصومیتی خاص، وطن را عاری از هر بدی می‌پسندد. شاملو در کنار نام بردن از ایران در شعرهای خود، از شهرهای مختلف نام می‌برد و در این گونه اشعار، حس دینی و انسانی را تزریق می‌کند. وی، گاه با بیانی رمزآلود و گاه با بیانی روشن و صریح، فردایی بهتر برای وطن خویش را زمزمه می‌کند و نومی‌دی را مساوی نیستی می‌داند. نزار قبانی و احمد شاملو به میهن خود عشق ورزیده و به طور خاص از شهرهای مختلف در شعرشان نام برده‌اند که از تجربه‌های زندگی آنها در آن شهرها حکایت دارد. این دو شاعر آینده وطن خویش را روشن و پر امید به تصویر می‌کشند. گرچه عشق این دو به میهن همسان و یک شکل نبوده‌است ولی جلوه و ویژگی ممتاز و منحصر به فردی به شعرهایشان بخشیده‌است که نامشان را در صفحات تاریخ ماندگار کرده‌است. به نظر می‌رسد اظهار عشق صرف به وطن در اشعار نزار قبانی بیشتر نمود دارد و شاملو عشق به وطن را با عشق به مفاهیم و حس‌های دیگر درهم آمیخته‌است.

منابع

- ۱- اسوار، موسی، تا سبز شوم از عشق شعرهای عاشقانه و نثر نزار قبانی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲هـ.
- ۲- پورنامداریان، تقی، سفر در مه تأملی در شعرا احمد شاملو، چاپ اول، تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۴هـ.
- ۳- تاج الدین، احمد، نزار قبانی والشعر السياسي، الطبعة الأولى، القاهرة: الدرالثقافية للنشر، ۲۰۰۰م.
- ۴- حبیب، بروین، تقنیات التعبير فی شعر نزار قبانی، الطبعة العربية الأولى، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۹۹م.
- ۵- دست غیب، عبدالعلی، نقد آثار احمد شاملو (ابامداد)، چاپ پنجم، تهران: نشر آروین، ۱۳۷۳هـ.
- ۶- شاملو، احمد، قطعه نامه، چاپ دوم، تهران: انتشارات زمانه، ۱۳۷۹هـ.
- ۷- -----، مجموعه آثار دفتریکم: شعرها، چاپ چهارم، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۲هـ.
- ۸- -----، مجموعه آثار دفتر دوم، چاپ نهم، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۶هـ.
- ۹- شورل، ایو، ادبیات تطبیقی، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۱۱-۸۶هـ.
- ۱۰- صاحب اختیاری، بهروز، احمد شاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها، چاپ دوم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۷هـ.
- ۱۱- صلاحی مقدم، سهیلا و اصغر نژاد فرید، مرضیه، مضامین تغزل اجتماعی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۶۹ - ۸۹، تابستان ۱۳۹۲هـ.
- ۱۲- عبده، سمیر، التحليل النفسی لشخصیة نزار قبانی، الطبعة الأولى، بیروت: منتدى المعارف، ۲۰۱۳م.
- ۱۳- غنیمی هلال، محمد، ادبیات تطبیقی، ترجمه و تعلیق سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳هـ.

- ۱۴- فرخ زاد، پوران، مسیح مادر «نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو»، چاپ اول، تهران: انتشارات ایران جام، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۱۵- قبانی، نزار، قصائد، الطبعة الخامسة و العشرون، موقع NIZARQ.com . ۱۹۸۱ م.
- ۱۶- -----، الأعمال الشعرية الكاملة لنزار قباني، الجزء الثاني، الطبعة السابعة، بيروت، لبنان: منشورات نزار قباني، ۱۹۹۳ م.
- ۱۷- -----، الأعمال السياسية الكاملة لنزار قباني، الجزء السادس، الطبعة الثانية، بيروت، لبنان: منشورات نزار قباني، ۱۹۹۹ م.
- ۱۸- -----، لا، الطبعة الثالثة عشره، موقع NIZARQ.COM، ۱۹۹۹ م.
- ۱۹- کفانی، محمد عبد السلام، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید حسین سیدی، چاپ اول، مشهد: به نشر، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۲۰- الهواری، صلاح الدین، المرأة فی شعر نزار قبانی دراسة نقدیة، بيروت، لبنان: دار البحار، ۲۰۰۸ م.